

رشد نژاد پرستی در اروپا

گفتگو رادیو فرانسه با مهرداد درویش پور

تشدید مسلمان‌ستیزی در این کشورها باعث تقویت نیروهای افراطی هوادار اسلام سیاسی در میان مهاجرین خواهد شد. به این ترتیب افراطیون مسلمان و افراطی‌های مهاجرستیز برهم اثر مثبت می‌گذارند و باعث رشد متقابل یکدیگر می‌شوند.

[برای خواندن مطلب و شنیدن گفتگو](#)

حماس در گیر میان جبهه‌ها

ماکسیمیلیان فلش
برگردان کامران صادقی

حماس در برابر آزمون سختی قرار دارد. حفظ آتش بس کنونی با اسرائیل به سختی قابل اجرا است. جهاد اسلامی که بر عکس حماس قاطعانه سیاست موافق با ایران را دنبال می‌کند، دیگر خود را ملزم به اجرای فرامین حماس نمی‌داند. و در شرایط کنونی عملیات نظامی جهاد اسلامی به نفع ایران است، چرا که به دشمن، قطر، آسیب می‌رساند.

جنگ داخلی سوریه، حماس را در موقعیت دشواری قرار داده است. از طرفی مجبور است از سیاست حامی جدید خود، قطر، پیروی کند. به این ترتیب اما مناسبات خود و متحدش حزب الله را به خطر می‌اندازد.

انقلابات بهار عربی حماس را با معضلی جدی روبرو گرداند. از یک سو این حرکت از چندین دهه بخشی جدا ناپذیر از محور ضد اسرائیلی و ضد آمریکائی است که ایران، سوریه و حزب الله را شامل می‌شود. همزمان به جنبش فراملی اخوان المسلمین تعلق دارد که روابطش با این متحدین دیرینه خصمانه است.

پیش از آنکه حماس در چنبره جبهه قدرت‌های متخاصم منطقه قرار بگیرد و نزاع داخلی بین هواداران هر طرف شعله‌ور شود، دبیر کل حماس خالد مشعل به یک اقدام عملی دست زد. او نظر به شرایط جنگی از وفاداری به رهبری سوریه سر باز زد و در فوریه ۲۰۱۲ مرکزیت سازمان خود را از دمشق به دوحا پایتخت قطر منتقل نمود.

به این ترتیب حماس، همانگونه که در تاریخ ۲۶ ساله اش، پراگماتیسم چشم‌گیری از خود نشان داد. در رابطه با بحران سوریه، موضع حماس بی‌طرفی است. احتمالاً از آن رو که اگر رژیم دمشق جنگ را از سر بگذرانند، دریچه‌ای باز باشد.

تغییر استراتژی حماس برای رژیم اسد غیر منتظره بود و ضایعه‌ئی درد آور. حاکمان مستبد سوریه در طول چند دهه با حمایت از "مقاومت اسلامی" علیه اسرائیل، به کسب مشروعیت پرداخته بودند. اکنون، که اسد خود با معضلات حیاتی روبرو است، حماس پیوند دوستی را گسسته و به اردوی دشمن، یعنی به اردوی اخوان المسلمین، ترکیه و رژیم‌های سلطنتی خلیج فارس می‌پیوندد.

برای حماس، قطر خود را به عنوان جانشینی ایده‌آل به جای حامی سوری عرضه کرد؛ او مانند حماس سنی است و بر عکس سوریه از نظر مالی قوی و از نظر سیاسی با ثبات است. بعلاوه می‌تواند به عنوان حامی حماس از نفوذ بیشتری در کشمکش‌های خاور میانه برخوردار باشد. نتیجه اینکه، گذشته از فاکتورهای دیگر، حماس نمی‌تواند بدون موافقت دوحا دست به عملیات نظامی علیه اسرائیل بزند.

این تغییر استراتژی که مبتکر آن خالد مشعل بود، مورد توافق همگانی قرار نداشت. اما با موفقیت انتخاباتی اخوان المسلمین در مصر به نظر می‌رسید که محاسبه سیاسی خالد مشعل نتیجه بخش باشد؛ دورنمای پایان محاصره غزه، درونمای سرمایه‌گذاری‌ها، شکوفائی اقتصادی و شانس بالا رفتن درجه اشتغال، حماس را به وجد می‌آورد.

گرچه پرزیدنت مرسی انتظارات بالای حماس را بر آورده نکرد، اما وجود یک حکومت دوست حماس در بزرگترین کشور عربی بسیار مهم بود. رژیم مبارک در مقابل اسلامیت‌ها موضع خصمانه داشت و در بین فلسطینی‌ها به دلیل قرارداد صلح با اسرائیل منفور بود. حکومت مرسی اگرچه مرز نوار غزه را باز نکرد، اما مراودات را تسهیل کرده و به حماس اجازه داد تا در مصر دفتر نمایندگی داشته باشد. در سال ۲۰۱۲ موسی ابو مرزوک معاون خالد مشعل در آنجا مستقر شد.

با عزل مرسی در اوائل ماه جولای، همه این اقدامها به یکباره پایان گرفت. حال در قاهره دوباره ژنرالها بر سر کارند که مورد حمایت آمریکا قرار داشته و مدافع ادامه محاصره نوار غزه می باشند. برای حماس باورکردنی نبود که ارتش مصر یکی از دلائل کودتا را ارتباط اخوان المسلمین با جنبش های رادیکال اعلام کند. به عبارت روشن: طرد حماس از ناحیه مصر تا حد موضع دولتی اهمیت یافته است.

اکنون حماس بیش از گذشته به حمایت مالی رژیمهای ساحل خلیج فارس وابسته است. و قولهای قطر برای تأمین مخارج پروژه های بزرگ زیر بنائی، تا زمانی که مصالح ساختمانی به غزه محاصره شده نمی رسند، فاقد ارزشند. به علاوه تعویض قدرت در قطر در ماه جون ۲۰۱۳ مخاطراتی بهمراه دارند، چرا که جهت گیری سیاست خارجی امیر جدید تمیم ابن حامد هنوز روشن نیست. حماس یکبار چنین تجربه ناگواری را به هنگام تغییر پادشاه اردن از سر گذرانده است: در سال ۱۹۹۹ که عبدالله دوم جانشین پدرش شد، حماس را ممنوع کرد، دفترهای آنها را بست و رهبرانشان را از اردن اخراج کرد.

در نوار غزه انتقاد به خالد مشعل روز بروز بیشتر می شود. به ویژه از ناحیه گردان های قسام، بازوی نظامی حماس. اینان خواهان نزدیکی دوباره به ایران هستند که نه تنها از نظر مالی، بلکه از طریق ارسال اسلحه نیز به حماس کمک می کرد.

با تغییر استراتژی خود، حماس در لبنان هم با معضلاتی روبرو است. پس از پیروزی فلسطینی ها در سال ۲۰۰۶ حماس نه تنها فعالیت های اجتماعی و خیریه خود را در اردوگاه های پناهندگان گسترش داد، بلکه به عضویت کمیته سیاسی اداره کننده اردوگاه در آمد. به علاوه از دولت لبنان درخواست کرد که به عنوان نماینده رسمی فلسطینی ها در لبنان شناخته شود.

در این زمینه حماس تا کنون از حمایت حزب الله لبنان که ارسال اسلحه ایران به غزه اغلب از طریق آنان انجام می گرفت، بر خوردار بوده است. حال مناسبات بین دو "جنبش مقاومت" به میزان قابل توجه ای به سردی گرائیده است، چرا که حزب الله شیعه مصمم در کنار رژیم اسد ایستاده و در درگیری های نظامی کشور همسایه شرکت دارد. در لبنان شایع است که حماس در جنگ داخلی سوریه در کنار اپوزیسیون می جنگد و جهادیون سنی را تعلیم نظامی می دهد.

حماس هنوز در منطقه تحت نفوذ حزب الله در جنوب لبنان پایگاه

دارد. میلیشیای شیعه هنوز ارتباط خود را با حماس حفظ کرده است، چرا که حماس می‌تواند مخالفین فلسطینی حزب الله را آرام نگه دارد. هزاران پناهنده فلسطینی از سوریه به این اردوگاه از نظر گنجایش اشباع شده فرار کرده اند. بسیاری از آنان از گرفتن کمک‌های حزب الله بشدت امتناع کرده و برخی این کمک‌ها را در ملاء عام به آتش کشیدند.

حماس در برابر آزمون سختی قرار دارد. حفظ آتش بس کنونی با اسرائیل به سختی قابل اجرا است. جهاد اسلامی که بر عکس حماس قاطعانه سیاست موافق با ایران را دنبال می‌کند، دیگر خود را ملزم به اجرای فرامین حماس نمی‌داند. و در شرایط کنونی عملیات نظامی جهاد اسلامی به نفع ایران است، چرا که به دشمن، قطر، آسیب می‌رساند.

منبع: اشپیگل آنلاین

دو گزارش تکا ندهنده

تنظیم از کامران صادقی

بر اساس این گزارش باندهای جنائی تنها از طریق قاچاق انسان در اروپا سالانه ۲۵ میلیارد یورو سود می‌برند. در مجموع ۳۶۰۰ باند جنائی بین‌المللی فعال هستند. علاوه بر قاچاق انسان، ۱۸ تا ۲۶ میلیارد یورو از طریق فروش ارگان‌های بدن انسان و حیوانات وحشی در آمد دارند.

گزارش صلیب سرخ

فدراسیون بین‌المللی صلیب سرخ و هلال احمر (IFRC) روز پنج‌شنبه دهم اکتبر ۲۰۱۳ گزارشی در باره فاجعه انسانی که در اروپا در حال وقوع است منتشر کرد. بر اساس این گزارش ۴۳ میلیون انسان در اروپا، مجبورند جهت تأمین مواد غذایی روزانه خود به نوانخانه‌ها مراجعه کنند و کمک‌های مواد غذایی دریافت نمایند. گزارش حاکی است که این شهروندان، بدون دریافت این کمک‌ها، قادر به پرداخت اجاره محل

اقامت خود نیستند.

به گفته دبیر کل (IFRC) «اروپا با وخیم ترین بحران انسانی ۶ دهه گذشته روبروست». گرچه در تعداد کمی از کشورهای اروپائی وضعیت اقتصادی بهبود یافته، اما در بخشهای دیگر قاره میلیونها انسان بخاطر تبعات بحران اقتصادی در فقر زندگی می کنند.

گزارش مذکور بر پایه تحقیقی از طرف صلیب سرخ تنظیم شده نشان میدهد که از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲ تعداد کسانی که در ۲۲ کشور اروپائی از سازمانهای خیریه مواد غذایی دریافت کرده اند ۷۵ درصد افزایش داشته است.

در این تحقیق ارقام اداره آمار اتحادیه اروپا مد نظر قرار گرفته اند.

به گفته صلیب سرخ فرانسه، سه چهارم دریافتکننده گان مواد غذایی، بدون این کمکها امکان پرداخت اجاره محل اقامت خود را نداشته اند.

عمق بحران انسانی بویژه در ایتالیا محسوس است؛ در اوج بحران مالی، ۱۵۰،۰۰۰ هزار مغازه و واحد های کوچک تجاری صنعتی تعطیل شده اند. این روند باعث گسترش وسیع فقر گردیده است.

به گفته رئیس صلیب سرخ ایتالیا، فرانچکو روکا «پیامدهای بحران، جمع آوری کمک برای نیازمندان را هر روز مشکل تر می کند».

گزارش پارلمان اروپا

در اتحادیه اروپا صدها هزار انسان بمانند برده زندگی می کنند

بنا بر اطلاعات نشریه اشپیگل از گزارش کمیته امور جنائی (-CRIM Komitee) کمیسیون اتحادیه اروپا، حدود ۸۸۰،۰۰۰ هزار انسان در اتحادیه اروپا بمثابه کارگر برده وار محسوب میشوند، که بیش از یک چهارم آنها تحت استثمار جنسی قرار دارند.

بر اساس این گزارش باندهای جنائی تنها از طریق قاچاق انسان در اروپا سالانه ۲۵ میلیارد یورو سود می برند.

در مجموع ۳۶۰۰ باند جنائی بین المللی فعال هستند. علاوه بر قاچاق انسان، ۱۸ تا ۲۶ میلیارد یورو از طریق فروش ارگان های بدن انسان و حیوانات وحشی در آمد دارند.

گزارش به زیان حاصل از جرائم اینترنتی پرداخته و آنرا بالغ بر ۲۹۰ میلیارد یورو بر آورد می کند.

بنا بر گزارش کمیسیون، شیوع فساد اداری یک "تهدید جدی" بشمار می آید. تنها در بخش عمومی ۲۰ میلیون مورد ثبت شده، که سالانه ۱۲۰ میلیارد یورو زیان بهمراه داشته است.

کمیسیون از پلیس و قوه قضائیه کشورهای اتحادیه اروپا می‌خواهد که همکاریهای فرامرزی را تشدید کنند.

جهت چیره شدن بر معضلات عظیمی که اروپا با آنها روبروست، کمیسیون خواست‌های مشخص‌زیر را مطرح می‌کند:

- تسهیلات مالیاتی گسترده که در مناطقی از اروپا وجود دارند، باید از میان بروند.

- خرید آراء انتخاب‌کنندگان می‌بایستی در همه جا به عنوان جرم محسوب شود.

- کسی که بخاطر پول شوئی یا فساد مالی محکوم می‌شود، به مدت پنج سال مجوز بستن قرارداد با بخش عمومی نخواهد داشت.

کمیسیون خواستار حمایت قانونی از کسانی است که تخلفات دولتی و خصوصی را افشاء می‌کنند، این اشخاص نباید به عنوان مجرم تحت پیگرد قرار گیرند.

پارلمان اروپا در نظر دارد روز ۲۳ اکتبر در باره گزارش کمیته امور جنائی بحث کرده و تصمیم‌گیری نماید.

منبع: اشپیگل آنلاین

رویدادهای مصر از نگاه سمیر امین

الوطن - ترجمه محمد دورقستانی

اسلام سیاسی دعوت به فرمانبرداری می‌کند نه آزادی؛ و دلیل اینکه اخوان با رژیمهای سلطه‌گری چون عربستان سعودی و پاکستان مراوده

دارند هم همین است. تنها کوشش برای قرائت آزادیخواهانه از اسلام همان است که محمود طه، متفکر مسلمان سودانی به آن کمر بست، چیزی که هیچ جنبش اسلامی، چه رادیکال و چه میانه‌رو، دنباله‌اش را نگرفت و خود محمود طه هم به جرم ارتداد به دست رژیم نمیری اعدام شد.

محمود طه: «...: ...»

سمیر امین، اقتصاددان و متفکر برجسته مصر را در خانه‌اش در پاریس ملاقات کردم. امین معتقد است اقتصاد مصر بیمار است و بیماری‌اش را ناشی از سه عامل می‌داند: سلطه آمریکا؛ پیروی از قوانین بازار آزاد؛ و به قدرت رسیدن اسلام سیاسی. این عوامل پس از شکست سال ۱۹۶۷ به وجود آمدند و کم کم شدت یافتند.

در جهانی که تا بُن دندان زیر سیطره سرمایه‌داری آمریکاست، امین به عنوان یک چپ‌گرای امیل، سالهاست بر خلاف جریان آب شنا می‌کند. او آمریکا و اسرائیل و کشورهای عربی خلیج فارس و اسلام‌گرایان را چهار ضلع یک دسیسه می‌بیند و فقر و بیکاری و بیماری امروز کشورهای عرب را ناشی از تباخی آنها می‌داند. معتقد است با چین و به خصوص با هند باید روابط تازه‌ای برقرار کرد و خود را از اسلام سیاسی دور نگه داشت. معتقد است «اسلام سیاسی» را مستشرقان انگلیسی در پاکستان ساختند و به دست ابوالاعلی مودودی به کشورهای اسلامی فرستادند.

امین پس از به قدرت رسیدن محمد مرسى، در مصاحبه‌ای گفت امیدی به رئیس‌جمهور جدید ندارد چون به جماعتی وابسته است که راه حل‌های عقب مانده‌ای برای اقتصاد مصر دارند. او بر آن بود که در میان رقبای انتخاباتی مرسى، حمدین صباحی تنها کاندیدایی بود که می‌توانست در برابر سیطره سرمایه‌های خلیجی و سرسپردگی به آمریکا بایستد. با این همه امین خوشبین است چون حرکت غول‌آسای مردم را می‌بیند و جوانانی که می‌توانند مصر را از دست اسلام‌گراها و حامیان آنها نجات دهند.

برای بیرون آوردن اقتصاد مصر از این نابسامانی چه پیشنهاد می‌کنی؟

• برای اینکه راه حل ارائه دهیم نخست باید ببینیم چرا به این وضع دچار شده‌ایم. برای فهم وضع امروز مصر باید شصت سال به عقب برگردیم؛ زمانی که ناصر تازه به قدرت رسیده بود و سعی می‌کرد مصر را توسعه دهد. او در این مورد گام‌هایی برداشت از جمله: اصلاحات ارضی؛ تقویت بخش عمومی و صنعتی سازی کشور. اما این طرحها منافع دشمنان سه‌گانه مصر — آمریکا، اسرائیل و کشورهای عربی خلیج فارس — را به خطر انداختند از این رو سعی کردند او را از سر راه بردارند. فشارهای خارجی و دو بار هجوم اسرائیل به مصر در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ مقاومت ناصر را به تحلیل برد. ناصر برای رهایی از

این وضع در برابر نیروهای استعماری تن به عقب نشینی‌هایی داد و پس از جنگ ۶۷ و شورشهای دانشجویی در ۱۹۶۸، سیاست درهای باز را در کشور اجرا کرد. او در سال ۱۹۷۰ به مرگی نابهنگام درگذشت. نمی‌دانیم اگر زنده می‌ماند امتیازات بیشتری می‌داد یا نه، که من شخصاً چنین فکر نمی‌کنم. به هر حال ناصر با همه تناقضاتش، یکی دو گام در جهت اهداف مردم مصر برداشت، ولی بیشتر از این نه.

دوره ناصر را همین می‌دانی؟

• ناصر اگر چه طبقات فقیر را از فقر رهایی بخشید، ولی با سرکوب لیبرالها و چپها، راه اسلام سیاسی را هموار کرد. حقیقت این است که نبودن دموکراسی بزرگترین عیب آزمون ناصری بود. فاجعه حقیقی اما در دوره جانشین او انور سادات رخ داد. سادات آزمون ناصری را یکسره کنار گذاشت و به ایالات متحده آمریکا و هم پیمانانش رو آورد، چون ۹۹ درصد از راه حلهای منطقه را به دست آنها می‌دید. او با اسرائیل پیمان صلح بست و به اخوان المسلمین، دشمنان قدیمی ناصر، که در آن هنگام در کشورهای عرب خلیج فارس به سر می‌بردند، امکان داد به مصر برگردند. مبارک هم که بعد از او آمد سیاست او را ادامه داد، با این تفاوت که چون طرحی از خود نداشت، مصر را بیش از پیش عرصه سرمایه‌های خصوصی و نیز خلیجی و آمریکایی کرد. این کار او نابسامانی اقتصادی بزرگی در مصر آفرید که بیکاری گسترده، افزایش فاصله طبقاتی، پس رفت در آموزش، بهداشت و کم رنگ شدن نقش منطقه‌ای مصر از عواقبش بود. گستاخر شدن اسرائیل و قبضه کردن زمینهای بیشتری از عربها را هم باید به اینها اضافه کرد. وضعی که در گذشته داشتیم و هم اکنون نیز داریم این است.

چرا اوضاع بد اقتصادی مصر را به آمدن پول و سرمایه از کشورهای عرب خلیج و آمریکا نسبت می‌دهی؟

• دلیلش این است که این پولها برای کمک به توسعه مصر نیامده‌اند. توسعه مصر و شکوفایی اقتصاد مصر با اهداف کشورهای عربی خلیج فارس برای ترویج اسلام سیاسی تضاد دارد. دوم اینکه با نیت آمریکا هم همخوانی ندارد چون آمریکا مصر را کشوری فقیر می‌خواهد. اسرائیل هم با توسعه مصر مخالف است چون نمی‌خواهد مصر آن قدر قوی شود که در برابرش بایستد. به همین دلیل این سرمایه‌ها که بیشترشان توسط اخوان نزدیک به خانواده‌های حاکم خلیجی به مصر آورده شده‌اند، در طرحها و فعالیتهایی انگلی چون گردشگری و دلالی و بورس‌بازی مصرف می‌شوند. این فعالیتهای طبیعتاً نمی‌توانند کار توسعه واقعی را که

بر کشاورزی و صنعت مبتنی است انجام دهند. این نوع توسعه را من «توسعه انگلی» lumpen development می‌نامم، یعنی توسعه ارزان یا شبه توسعه. توسعه‌ای که اخوان و سلفیها در آن فعالیت می‌کنند و سرمایه‌های خلیجی را به پایش میریزند از همین دست است. می‌بینی که خلیجیها با دو حربه با ما می‌جنگند: پول و اسلام (البته اسلام نه به عنوان یک عقیده بلکه به عنوان یک جریان سیاسی). مثل خیلی از جریانهای دینی و نه فقط اخوان، پولشان صرف اسلامگرایانی می‌شود که از دین استفاده ابزاری می‌کنند.

آیا اخوان به این اندیشه‌های شیطانی واقفند؟

• معلوم است که واقفند. البته منظور آن متدینانی نیستند که به تعداد فراوان به اخوان معتقدند؛ یا حتی ملل عرب خلیج نیست؛ بلکه روی سخنم با رهبری و رهبران اخوان و سران خلیج است. رهبران اخوان — به رغم بلاهتشان — خوب می‌دانند که سرمایه‌های خلیجی برای توسعه مصر نیامده‌اند؛ آمده‌اند تا مصر را ضعیف و درمانده نگه دارند. اخوان خودشان با فقر زندگی می‌کنند، و همین فقر بود که به اسلام سیاسی فرصت رشد داد. این از یک سو، از سوی دیگر اخوان با اصحاب سرمایه هم‌پیمان‌اند. مثلا وقتی درباره سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری ازشان می‌پرسی می‌بینی یکسره با این مسائل بیگانه‌اند. با منافع کشاورزان کوچک هم مخالفند. مخالفشان با این مسائل ریشه تاریخی دارد و همه آن را می‌دانند.

از منابع مالی اخوان اطلاعاتی داری؟

• البته اطلاعات مفصل ندارم، ولی از میلیاردها دلاری که کشورهای خلیج و بانکهای اسلامی به آنها می‌پردازند همه خبر دارند.

قابل فهم است که هر نوع جنبش بیدارگرانه در مصر برخلاف منافع آمریکا و اسرائیل است؛ ولی چطور ممکن است برای خلیجیها هم خطرناک باشد؟

• کشورهای خلیجی هنوز وزنی ندارند؛ در حال حاضر اگر نمودی دارند به واسطه این است که مصر و کشورهای عربی موثر دیگر، مثل عراق و سوریه، در صحنه نیستند. رهبران کشورهای خلیجی این را می‌دانند و به همین دلیل در تجزیه عراق شرکت کردند، و اکنون هم سرگرم توطئه علیه سوریه هستند. آنها شرکای دائمی آمریکا در توطئه‌هایش علیه کشورهای مهم منطقه هستند. و دست اسرائیل را برای بلعیدن اراضی فلسطینی باز گذاشته‌اند. در برهه اخیر این قطر بوده که جلودار این

قضایا شده، نمونه‌اش هم کاری است که در لیبی کرده.

خیلیها معتقدند که قطر به مردم لیبی خدمت کرد چون از دست قذافی دیکتاتور نجاتشان داد...

• اما رئیس‌جمهوری آمد که سابقه اعدام پرستاران بلغاری را در کارنامه‌اش داشت. او قبلاً وزیر دادگستری دولت قذافی بود و بعد هم رئیس شورای انقلاب شد. هدف قطر تجزیه لیبی بود نه نجات مردم از دست قذافی. وقتی مصر حرکتی در سطح جهان عرب داشت، کشورهای عرب خلیج حتی بعد از اینکه بر سرمایه‌های نفتی هنگفت دست یافتند، باز هم نمودی نداشتند و نقش آزادیبخشی مصر از سرمایه‌هاشان برجسته تر بود. از فاروق پادشاه مصر عکسی دیده‌ام که سران خلیج را با وضع رقت‌باری پشت سرش نشان می‌دهد. سران خلیج جز در نبودن مصر و کشورهای عربی بزرگ دیگر نمی‌توانستند این وضع کنونی خود را به دست بیاورند. اینجاست که ارتباط منافع آنها را با منافع آمریکا می‌توان فهمید.

طرح آمریکایی که از آن حرف می‌زنی چیست؟

• طرح آمریکا که هم پیمانانش در اروپا و ژاپن هم به درجات متفاوتی از آن دفاع می‌کنند این است که رهبری نظامی جهان را به دست گیرند. برای عملی کردن این طرح باید بر منطقه خاورمیانه مسلط شد، به چهار دلیل: دلیل اول این است که خاورمیانه نفت فراوان دارد؛ دلیل دوم آنکه در منطقه جغرافیایی حساسی قرار گرفته که از آن آمریکا می‌تواند چین، بزرگترین رقیب کنونی خود را در آینده تهدید کند. سوم ضعف کشورهای این منطقه که سلطه بر آنها را آسانتر می‌کند؛ و دلیل چهارم وجود اسرائیل، هم‌پیمان ابدی آمریکا، در منطقه است. در چارچوب این طرح می‌توان رویدادهای بزرگی چون حمله به عراق و افغانستان، و احیاناً ایران را توضیح داد. کشورهای یاد شده به این دلیل مورد تهاجم آمریکا قرار گرفته‌اند که موانعی بر سر راه سیطره آمریکا بر منطقه بوده‌اند و حمله به آنها راه را برای رسیدن به چین، در درجه نخست، و هند و روسیه در درجه بعد هموار می‌کرد. چین به اهمیت قضیه کاملاً واقف است، و می‌داند حمله به افغانستان و عراق و کوشش برای از بین بردن سوریه در حال حاضر، آینده این کشور را نشانه گرفته است. برای همین است که چین و روسیه با دخالت نظامی آمریکا در سوریه مخالفند.

منافع اخوان و آمریکائیه‌ها در منطقه خاورمیانه چگونه به هم

• اخوان به طور قطع بخشی از طرح آمریکایی یاد شده هستند. برای همین است که وقتی در مصر به قدرت رسیدند، آمریکا به طور کامل از آنها حمایت کرد. کاری که قبلا سفارت انگلیس در سال ۱۹۲۷ هنگام پیدایش اخوان و بعد در رویارویی‌شان با حزب وفد که تا حدی نماینده منافع مردم مصر بود، کرده بود. حمایت آمریکاییها از اخوان دو دلیل دارد: اول آنکه آن اسلام که اخوان از آن پشتیبانی می‌کنند، با جنبش مردم مصر تعارض دارد و راه گسترش چنین جنبشی را می‌بندد. دوم ضدیت اخوان با آزادی دینی و آزادیهای شخصی ریشه‌های «اسلام‌هراسی» را در دنیا عمیق تر خواهد کرد.

ما اینجا (درمصر) هم موافق اخوان را داریم و هم مخالف آنها را؛ ولی هیچ کس متهمشان نمی‌کند که بخشی از طرح آمریکا هستند.

• باید بدانی که اسلام سیاسی که اخوان نماینده‌اش هستند جنبشی دینی و برای رضای خدا نیست؛ حرکتی سیاسی و در خدمت منافع قدرتهای بزرگ است. «اسلام سیاسی» جدید در هند و به دست مستشرقان انگلیسی ساخته و پرداخته شد، سپس ابوالاعلی مودودی تغییراتی در آن داد و مبلغش شد. مودودی که سنگ «حاکمیت الهه» را به سینه میزد اعتقاد داشت که یک مسلمان نباید در یک کشور غیرمسلمان زندگی کند، و آن قدر این حرف را گفت و گفت تا تا بالاخره راه جدایی هند از پاکستان را هموار کرد؛ چیزی که به نفع قدرتهای بزرگ تمام شد. اسلام سیاسی دعوت به فرمانبرداری می‌کند نه آزادی؛ و دلیل اینکه اخوان با رژیمهای سلطه‌گری چون عربستان سعودی و پاکستان مراوده دارند هم همین است. تنها کوشش برای قرائت آزادیخواهانه از اسلام همان است که محمود طه، متفکر مسلمان سودانی به آن کمر بست، چیزی که هیچ جنبش اسلامی، چه رادیکال و چه میانه‌رو، دنباله‌اش را نگرفت و خود محمود طه هم به جرم ارتداد به دست رژیم نمیری اعدام شد.

چگونه کودکان در جنگها تبدیل به ماشینهای کشتار میشوند؟

آیا برای کودکانی که از جنگ رنج می‌برند پاسخی وجود دارد؟ ❌

هاله صفرزاده

تاثیر تجربه‌ی جنگ بر زندگی این کودکان تکان‌دهنده است. آنان به سختی می‌توانند به زندگی عادی برگردند. زیرا آنها نمی‌توانند به یاد بیاورند که زندگی قبلیشان چگونه بوده است. صدمات روحی و روانی وارد بر آنان جبران‌ناپذیر است.

□□□□ □□ □□□□□□ □□ □□□□□□ □□□□ □□□ □□ □□□□□□ □□ □□

ممنوعیت استفاده از کودکان در جنگها به دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی برمی‌گردد. مطابق با کنوانسیون ۱۸۲ سازمان بین‌المللی کار که در سال ۱۹۹۹ با امضای ۱۶۳ کشور به تصویب رسیده، سربازگیری کودکان یکی از "بدترین نوع" کار کودکان تعریف شده است.

مطابق آمارهای موجود میلیون‌ها کودک در سراسر جهان استثمار می‌شوند و به شکل نیروی کار ارزان سودطلبی صاحبان سرمایه را ارضا می‌کنند. در میان آنان کودک سربازها شرایط بسیار اسفناکی را تجربه می‌کنند. استفاده از کودکان در جنگها و عملیات نظامی ننگی است که بشریت هنوز در قرن بیست و یکم درگیر آن است و تا پایان دادن به این جنایت علیه بشریت راه درازی باقی مانده است. هر چند در ارتشهای رسمی کودکان جایی ندارند، اما در گروه‌های شبه نظامی دولتی، گروه‌های مسلح مخالف با دولت مرکزی یا گروه‌های مسلح قومی و مذهبی از آنان برای بالا بردن تعداد سربازان استفاده می‌شود. آنان کارهای بسیاری را در جبهه انجام می‌دهند. پاک کردن سلاح، جمع آوری مواد غذایی، جاسوسی و...

در کشورهایمانند رواندا، سیرالئون، بوتسوانا و کنگو، افغانستان، سوریه و... از کودکان به عنوان سربازان جنگی استفاده شده است. برخی از این کودکان از خانه‌های خود ربوده شده‌اند؛ برخی دیگر "به طور داوطلبانه"، به جنگ پیوسته‌اند با این فکر که با شرکت در جنگ می‌توانند یک زندگی بهتر داشته باشند. دیگران یتیم هستند یا توسط پدر و مادر خود فروخته شده‌اند چرا که از تهیه

حداقل مواد غذایی برای سیرکردن شکم خود و فرزندان‌شان عاجز هستند. اما به واقع کودکانی که درگیر جنگ می‌شوند گزینه‌ی دیگری برای انتخاب ندارند، حتی آنان که به اصطلاح داوطلبانه سرباز شده‌اند. در گزارشی از سوریه می‌خوانیم:

“پدر مصعب با افتخار می‌گفت: به زودی پسرش سرباز خوبی خواهد شد. صبحی، ۱۵ ساله، می‌گفت که او از پدرش خواهش کرده که برای شروع آموزش به او اجازه دهد. او گفت: “من از ماندن در منزل و به انتظار بازگشت پدر و برادران بودن خسته شده بودم. من می‌خواهم به جنگ بروم و با چشم خود آن‌ها را ببینم”. برادران بشار، ۱۶ ساله، برای آموزش او فرمی را امضا کرده‌اند. او سرباز داوطلب ارتش شورشیان سوریه است. او می‌گوید: «من می‌خواهم انتقام مرگ پدرم را بگیرم.» هماهنگ‌کننده‌ی صندوق حمایت از کودکان ملل متحد (UNICEF) ژان نیکولاس بونز گفت: “بر خلاف دیگر جنگ‌ها، در سوریه سیستم سربازگیری از کودکان وجود ندارد. جوانان با تشویق خانواده‌هایشان، خود داوطلب می‌شوند.”

این کودکان که معمولاً بین ۱۴ تا ۱۸ سال سن دارند در دوره‌های آموزشی کوتاه مدت روش‌های جنگیدن را می‌آموزند.

اغلب فرماندهان کودکان را بهترین سربازان میدانند چرا که هم ارزانند و هم شکل‌پذیر و به اصطلاح چکش‌خوارند. آن‌ها کوچک هستند و می‌توانند بدون این که شناسایی شوند در عملیات جاسوسی شرکت کنند. آن‌ها اغلب خطرات بیشتری را به جان می‌خرند چرا که به اندازه کافی از رشد عقلی و شناختی برای در نظر گرفتن عواقب کار برخوردار نیستند. آن‌ها برای به دست آوردن غذا به راحتی می‌توانند روستاها را غارت کنند.

عبد الرزاق، گروه‌بان ۳۸ ساله ارتش سابق سوریه که مسوولیت آموزش پسران را در مدرسه نظامی خود دارد، این گونه می‌گوید: “هنگامی که آن‌ها به این جا می‌آیند، کودک هستند. اما زمانی که این جا را ترک می‌کنند، به ماشین‌های کشتار تبدیل می‌شوند.” او می‌گوید من به آن‌ها آموزش می‌دهم که از جنگ نترسند و هنگام کشتن دچار تردید نشوند.

او به دانش آموزان خود می‌آموزد که چگونه در هنگام نبرد تفنگ کلاشینکوف را حمل کنند. او به آن‌ها می‌آموزد که چگونه دشمن را خلع‌سلاح کنند و او را با یک چاقو، یا حتی دست خالی بکشند.

“عبد الرزاق می‌گوید:” من کودکان را بهترین سربازان میدانم. آن‌ها از هر فرمانده ای اطاعت می‌کنند. در حالی که یک بزرگسال بالغ می‌پرسد و به دنبال پاسخ سوالاتش است اما کودکان هیچ چیز نمی‌پرسند.

او با دیدن یک پسر ۱۴ساله که سعی می‌کند حریف خود را قبل از آن‌که با چاقو به او صدمه بزند با مشت خلع سلاح کند ، می‌گوید: مصیب شما قرار است حریف خود را بکشید نه این که او را نوازش کنید.

معمولا این کودکان پس از آموزشها و شرکت مستقیم در عملیات جنگی، بسیار خشن و بیرحم عمل می‌کنند. یکی از کسانی که به عنوان کودک سربازی مورد سوء استفاده قرار گرفته در کتاب خود ، "راه دراز طی شده: خاطراتی از پسرچه سرباز" چنین می‌نویسد: ... کشتن از آب خوردن ساده تر شده بود. نه تنها فکر نمی‌کردم، بلکه حتی نشانه‌هایی از پشیمانی نیز در من دیده نمی‌شد. ..."

در یک فیلم غیرحرفه ای از سوریه پسری تبر به دست دیده می‌شود که سر بریده‌ی یک مرد را بر روی زمین می‌کشد. مردی به او تبریک می‌گوید و سپس به سر بریده‌ی پیش پای پسر لگد می‌زند. "آکادمی نظامی" عبد الرزاق یک مدرسه سابق، واقع در استان حلب در شمال سوریه است. پسران قبل از این که به جبهه فرستاده شوند، روزی دو ساعت به مدت سه ماه آموزش می‌بینند. خانواده پسران علاقه‌مندند که قبل از اعزام به جنگ به آن‌ها خوب آموزش داده شود. عبد الرزاق گفت: "بدون آموزش مناسب، آن‌ها را به سرعت کشته می‌شوند.

محمد پانزده ساله به نظر می‌رسد آموخته که چگونه به سرعت کلاشینکوف خود را باز و بسته کند و فریاد می‌کشد: آماده! او با افتخار این را گفت و تنفگش را به مربی اش نشان داد. حالت چهره اش نشانی از ترس و احترام به مربی اش را داشت.

تصویری که از کودکان سرباز در جهان تصویر شده است پسری است با یک کلاشینکوف در دست، درحالی که تعداد سربازان دختر تقریبا به اندازه ی پسران است. (حدود ۴۰ درصد) آن‌ها خشونت جنسی را نیز همراه با سایر خشونت‌ها تحمل می‌کنند. آنان یا در پشت جبهه نیازهای جنسی سربازان را برآورده می‌کنند و تدارکات را آماده می‌کنند یا در خط مقدم همانند پسران می‌جنگند.

در گزارشی که در تاریخ ۵ فوریه ۲۰۱۳ منتشر شد، سازمان دیده بان حقوق بشر اعلام کرد که نگرانی‌های بسیاری در مورد شیوه‌های ایالات متحده در طول درگیری‌های مسلحانه در افغانستان وجود دارد، شیوه‌هایی که برای کودکان مضر بوده‌اند. به حدی که این کمیته از آن "احساس خطر" می‌کند. این مساله در سال ۲۰۰۸ از بررسی گزارش‌هایی منتج شده که مربوط به مرگ صدها نفر از کودکان در طی حملات ایالات متحده و حملات هوایی در افغانستان در سال گذشته بوده و کمیته آن‌ها

را بررسی کرده است. در این گزارش همچنین "نگرانی عمیق" در مورد جزئیات دستگیری و بازداشت این اطفال در افغانستان ابراز شده است. شرایط این کودکان سرباز پس از دستگیری نیز بسیار وحشتناک است. صدها نفر از کودکان در افغانستان توسط نیروهای ایالات متحده بازداشت شده‌اند و بسیاری از این کودکان به زندان‌های افغانستان منتقل شده‌اند.

معمولا این کودکان زیر ۱۸ سال که با بزرگسالان در یک مکان زندانی می‌شوند، بر خلاف استانداردهای بین‌المللی بازداشت شده‌اند. سازمان ملل متحد، گزارش‌های بسیاری از شکنجه کودکان توسط نیروهای امنیتی افغان را مستند کرده است.

در شرایط جنگی یا جنگ زده قوانین موجود اجرا نمی‌شوند یا تاثیر بسیار ناچیزی دارند، در نتیجه مجرمان سازمان یافته، راهزنان و رهبران باند ممکن است، از موقعیت‌ها و فرصت‌ها استفاده کرده و سعی کنند کودکان را در درون گروه خود استخدام و از آنان بهره‌برداری کنند. حتی پس از توافق آتش‌بس یا توافق صلح، سطوح بالایی از خشونت در جامعه باقی می‌ماند و کسانی که هنوز آمادگی استفاده از زور برای رسیدن به اهداف سیاسی خود هستند، به این خشونت‌ها دامن می‌زنند.

در طول ۱۵ سال گذشته، ۱۳۵ موافقت‌نامه صلح میان طرفین متخاصم امضا شده است. تنها در هشت تا از این توافق‌نامه‌ها، مقررات خاص برای کودکان سرباز گنجانده شده است. در توافق‌نامه صلح بین دولت سیرالئون و جبهه متحد انقلابی سیرالئون (۱۹۹۹) ماده‌ای در مورد کودکان رزمنده لحاظ شده بود که مطابق آن دولت را موظف به توجه خاص به مسأله‌ی کودکان سربازان کرده بود. مشکلی که برای کودکان سرباز به خصوص در آفریقا و مناطق جنگی وجود دارد، این است که به محض اتمام درگیری در یک منطقه، استخدام آن‌ها در سراسر مرزهای کشور همسایه آغاز می‌شود. به گزارش دیده‌بان حقوق بشر: "در سال ۲۰۰۵ دولت ساحل عاج صدها نفر از مبارزانی را استخدام کرد که به تازگی مرخص شده بودند، از جمله کودکان زیر ۱۸ سال را.

تاثیر تجربه‌ی جنگ بر زندگی این کودکان تکان‌دهنده است. آنان به سختی می‌توانند به زندگی عادی برگردند. زیرا آن‌ها نمی‌توانند به یاد بیاورند که زندگی قبلی‌شان چگونه بوده است. صدمات روحی و روانی وارد بر آنان جبران‌ناپذیر است. بسیاری از مردم که از نزدیک میزان خشونت و سبوعیت رفتار این کودکان سرباز را دیده‌اند، از آنان نفرت دارند و برخوردهای مناسبی با آنان ندارند و در میان

مردم این بیم وجود دارد که هر لحظه امکان دارد آنان به خشونت و نظامی‌گری برگردند.

بسیاری از آنان در جامعه پذیرفته نمی‌شوند. این شرایط برای دختران بسیار بدتر است. بسیاری از آنان دچار انواع بیماری‌های مقاربتی شده یا مشکلات حادی از نظر سلامت دستگاه تناسلی تحمل می‌کنند. بسیاری از آنان مجبورند فرزندان را بزرگ کنند که پدران‌شان معلوم نیست و بار بدنامی و رسوایی را بر دوش بکشند.

چه باید کرد؟

تلاش‌های بسیاری علیه این شیوهی غیرانسانی بهره‌کشی از کودکان انجام شده است. از سال ۲۰۰۱ تا کنون شمار کودکان سرباز کاهش چشمگیری داشته است، قطعنامه‌ها و کنوانسیون‌های مختلف صادر شده است، اما هنوز تا محو کامل آن راه درازی باقی است. مشکل کودکان سرباز هنگامی واقعا حل می‌شود که نظام سرمایه‌داری که سود را محور همه چیز می‌داند و در آن همه چیز حتا کودکان تبدیل به کالاهایی می‌شوند که سود آنان را افزایش می‌دهند، از ریشه تغییر کند. اما تا آن زمان با دادن آگاهی و افزایش حساسیت‌های اجتماعی علیه استفاده از کودکان در جنگ می‌توان اقداماتی انجام داد. ممنوعیت واقعی استفاده از کودکان در جنگ‌ها نیاز به یک مشارکت جهانی دارد و تنها با تحقق راه‌های عملی، حمایتی برای تغییر سیاست‌های سودمحورانه و غیرانسانی و آموزش پیشگیرانه برای ایجاد امنیت برای کودکان امکان‌پذیر است. در این میان نقش سازمان‌های مردمی و بین‌المللی می‌تواند بسیار موثر باشد.

سازمان‌ها و نهادهایی که در این زمینه فعالیت می‌کنند باید در نظر داشته باشند که: در طراحی برنامه برای مقابله با سربازگیری کودکان ابعاد منطقه‌ای درگیری باید در نظر گرفته شود. تبادل اطلاعات ثابت بین کشورهای آسیب‌دیده بسیار مهم است و این کودکان اغلب قاچاق می‌شوند و کودکان زیر سن ۱۸ سال که بدون سرپرست مناسب هستند، در معرض خطر بسیار بالایی برای آدم‌ربایی، قاچاق و استخدام در گروه‌های مسلح هستند. تلاش برای ثبت تولد کودکان و افزایش امنیت در طول مرزها می‌تواند اقدامات کاملا اجرایی و موثر باشد. محیط فرهنگی که این کودکان در آن زندگی می‌کنند باید مورد ارزیابی و بررسی عمیق و علمی قرار گیرد. منابع موجود و بالقوه و محدودیت‌ها، و ظرفیت سازمان‌های موجود معلوم شود.

در طراحی برنامه‌ای عملی برای مقابله با پدیده‌ی کودک سرباز، باید

به این سوالات پاسخ داده شود: آیا کشور مورد نظر دارای سابقه سربازگیری از کودکان است؟ آیا کودکان این کشور در حال حاضر در معرض خطر هستند؟ آیا وزارت بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و رفاه کودکان عملکرد خوبی دارد؟ قوانین ملی مربوط به استخدام و استفاده از کودکان در مناقشات مسلحانه چگونه است؟ مراقبان سنتی این کشور برای کودکان چه کسانی هستند؟ چه جایگزین مناسبی برای این مراقبان سنتی وجود دارد در صورتی که این مکانیسم‌های سنتی از بین برود؟ چه سازمان‌ها در کشور برای حمایت از کودکان وجود دارد؟ و... در جنگ‌ها حقوق کودکان در شش مورد زیر نقض می‌شود:

- نقص عضو و کشتار کودکان
- استخدام کودکان توسط گروه‌های مسلح
- حمله به مدارس و بیمارستان‌های کودکان
- تجاوز به عنف و خشونت جنسی علیه کودکان
- ربودن کودکان
- محرومیت از دسترسی سازمان‌های بین‌المللی حمایتی به کودکان.

قطعنامه ۱۶۱۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد که در سال ۲۰۰۵ به تصویب رسید در مورد شیوه‌های رسیدگی به این شش مورد نقض حقوق کودکان است. قطعنامه ۱۸۸۲ شورای امنیت تصریح می‌کند که گزارش سالانه ای از شرایط کودکان در مناقشات مسلحانه باید به شورای امنیت ارائه شود. این دو قطعنامه شاید از مهم‌ترین ابزارها برای همکاری بخش امنیتی و غیرنظامیان علیه استفاده از کودکان در جنگ‌هاست. این قطعنامه‌ها اجازه می‌دهند تا اعضای هر دو حوزه بر شش مورد نقض حقوق کودکان در جنگ‌ها مداخله کرده و در به محاکمه کشیدن متخلفان برای ارتکاب این جرایم همکاری داشته باشد. در خاتمه نباید فراموش کرد جنگ‌ها سود سرمایه‌ها را افزایش می‌دهند و وسیله‌ای هستند برای حل بحران‌های شدید اقتصادی این نظام، پس حل این معضل نیز تنها با تغییر بنیادی این نظام امکان‌پذیر است.

برگرفته از تارنمای www.iranpress.com

منابع:

<http://thechronicleherald.ca/artslife/۱۱۲۳۰۸۱-fighting-to-let-children-be-children>

April ۱۲, ۲۰۱۳ - ۵:۵۰pm By LOIS LEGGE Features Writer

مصر معترض و دام های مذهبیون در ایران

جلال ایجادی



مرسی با رای نیمی از رای دهندگان روی کار آمد و تمام نیرویش در نقض قراردادهای رایج در مصر و کلک زدن به نیروهای سیاسی و ارتش بکار گرفته میشود. محور کار قدرت جدید در یکسال اخیر جهت اسلامیزه کردن دستگاه دولتی و قوانین کشوری بود.

آیا اسلام سیاسی در مصر به پایان رسید؟ پاسخ آسان نیست ولی شاید بتوان با صراحت گفت که گذر سریعتر از اسلام سیاسی ممکن است. آنچه برای اخوان المسلمین مصر اتفاق افتاد، یکسال بیش بهیچوجه قابل تصور نبود. امکان بازگشت این جریان سیاسی بقدرت تحت شرایط دیگری ممکن است ولی این سقوط یک پدیده جالب و غیرمنتظره بود. سیاست انحصار طلبی اخوان المسلمین مصر مشخصه اصلی آنان بود و همین امر باعث سقوط این جریان اسلامگرا گردید. اینان با ائتلاف به قدرت رسیدند و سپس قدرت را قبضه نموده، یاران اسلامیت خود و حتا برخی تروریستها را در مواضع قدرت نشانندند، حریفان سیاسی خود را مورد حمله قرار دادند و اسلامیزه کردن جامعه و قدرت را در دستور کار خود قرار دادند.

محمد مرسی پس از به قدرت رسیدن در یک عمل غافلگیرانه «محمد حسین طنطاوی»، وزیر دفاع و رئیس شورای نظامی مصر و سرلشکر «سامی عنان»، رئیس ستاد مشترک ارتش کشور مصر را از سمت خود برکنار کرد. پس از آن رئیس جمهوری مصر علیرغم هشدار ارتش تصمیماتی غیرقانونی را اتخاذ کرد و از جمله لغو حکم دادگاه قانون اساسی مصر در انحلال

پارلمان و فراخواندن نمایندگان به حضور در پارلمان جهت ادامه فعالیت خود بود. این آخرین تصمیم نابجا و اشتباه مرسی نبود، چون پس از آن او قانون اساسی مصر را هم تغییر داده و با گنجاندن قوانین ارتجاعی مذهبی در آن، تایید مجلسی که از اکثریت حزب اخوان المسلمین بود را از آن خود کرد. مرسی برای لازم الاجرا بودن دستوراتش و تحمیل خود بعنوان دیکتاتور تا برکناری «عبدالمجید محمود»، دادستان کل مصر و انتصاب «طلعت عبدالله» اقدام کرد که همین امر با جنجال‌های بسیار مهم رسانه‌ای و بحث و جدل‌های حقوقی و قانونی همراه شد و جرقه اعتراض‌هایی که باعث سرنگونی او شد را پدید آورد. دولت مرسی در طی یکسال در شرایط گرانی شدید و بیکاری گسترده، در شرایطی که اولین واردکننده گندم در جهان است، در شرایطی که ارز برای خرید گاز و نفت برای نیازها و از جمله برق خانواده‌ها ندارد، کوچکترین اقدام اقتصادی ننمود و سیاست اش منجر به ورشکستگی بیشتر گردشگری گشت.

تمام تلاش حزب محمد مرسی در تحکیم قدرت و گسترش شبکه اخوانی خلاصه میشود. مرسی با رای نیمی از رای دهندگان روی کار آمد و تمام نیرویش در نقض قراردادهای رایج در مصر و کلک زدن به نیروهای سیاسی و ارتش بکار گرفته میشود. محور کار قدرت جدید در یکسال اخیر جهت اسلامیزه کردن دستگاه دولتی و قوانین کشوری بود. مناسبات مرسی با ارتش توأم با اصطکاک جهت کنترل آن و تحمیل اتوریته شخصی خود بود، ولی او فاقد ارزیابی واقع بینانه از تناسب قوا بود و فکر میکرد با ۵۱ درصد رای میتواند، پروژه خود و حزبش را به ارتش و نیروهای اپوزیسیون و مردم مخالف تحمیل کند. این استراتژی خام و شتابان واکنش شهروندان و نیروهای مخالف و سران و افسران ارتش را برانگیخت و اینان را با حرکت هماهنگ بسیج نمود. میزان آمادگی توده مردم که از اخوان المسلمین امتیازی در زندگی خود نگرفته بودند بسرعت به یک اهرم موثر تبدیل شد و آنها با تشویق شبکه نظامی و اپوزیسیون دمکرات تسریع کننده تغییرات شدند. در آخرین لحظه ارتش به مرسی اخطار نمود تا به همکاری با نیروهای دیگر دست بزند ولی اتوریتاریسم فردی اسلامی رئیس این فراخوان را رد کرد و بدین ترتیب در بستری از تظاهرات عظیم مردم و با اقدام ارتش پایان بازی اعلام شد و محمد مرسی از مقامش خلع گردید. البته محمد مرسی و حزبش ساکت نخواهند ماند، ولی با سقوط مرسی فصل جدیدی آغاز شد و آن اراده برای جلوگیری از سقوط بیشتر در منجلاب اسلامیسیم است.

درس‌های این تجربه برای ما ایرانی‌ها کدامند؟

یکم: نیروهای اسلامگرا پیوسته به لحاظ دگماتیسم خود مغرور بوده و انحصارطلبی ایدئولوژیک آنان ناشی از دین اسلام و نادانی آنان است. اسلام دین سلطه طلب بوده و مجاهدان خود را با این روحیه پرورش داده و تمایل ذاتی خود به زور و فشار و تجاوز را بآنها انتقال میدهد. بتاریخ اسلام نگاه کنیم، جنگهای پیامبر تجلی آنست. اسلام با توتالیتاریسم سیاسی خود همیشه در جستجوی کسب قدرت بوده و زمانیکه شرایط آماده است قبضه کردن دستگاه دولتی و اعمال انحصارگری نتیجه طبیعی آنست. البته افراد و جریانات مذهبی با احوالات و روشهای گوناگون هستند، رفتار ملایم و معتدل نیز وجود دارد، ولی از آنجا که آنان به قانون و دمکراسی اعتقاد ندارند، بلکه به اسلام و قواعد قرآنی بعنوان اصول مرجع رجوع میکنند، بناگیز به دگماتیسم و دیکتاتوری دینی متمایل میشوند. به ایدئولوگ های مذهبی اعتماد نباید کرد زیرا آنان از خردگرایی دور هستند و به فکر قانونگرا و مدنیت مدرن وفادار نیستند. آنان از صداقت فکری و روانی بدور هستند و مرتب در حال دوز و کلک میباشند، زیرا دین خود را برتر دانسته و در راه پیشرفت و پیروزی آن هر کاری برایشان جایز است. محمد مرسی همانگونه که خمینی و خامنه ای از دگماتیسم و سلطه طلبی اسلام به خوی استبداد و دیکتاتوری روی میاورند انحصارطلب است و مخالف بازی دمکراتیک در جامعه است. انحصار طلبی مذهبیون اتفاقی نیست، ریشه در ایدئولوژی قرآنی دارد.

دوم: اسلام سیاسی با هدف تصرف قدرت عمل میکند و آنهم قدرت دینی و توتالیتار و ناقص حقوق بشر. اسلام سیاسی همچون دامی برای به بند کشیدن دمکراسی، از زمان پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، با قدرت تبلیغاتی بیسابقه در سطح جهانی مطرح است. این ایدئولوژی پیوسته مبلغ "الگوی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اسلامی" بوده و قدرت تجاوز و جنگی پیامبر اسلام را مدل خود معرفی نموده است. این اسلام سیاسی که در مقابله با تمدن مدرن و با استفاده از نادانی مسلمانان و استراتژی خدعه و زور در چند کشور مانند ایران و تونس و مصر بقدرت رسید، امروز آشکارا در بحران مشروعیت قرار گرفته است. در همه جا از اسلام سیاسی انتقاد میشود و این گفتمان بمیزان زیادی کشش خود را از دست داده است. طرفداران اسلام سیاسی در ایران از یک سو توده های ناآگاه و خط امامی ها، کنشگران فعال اصلاح طلب اسلامی و روزنامه نگاران مذهبی بوده و از سوی دیگر ایدئولوگ های غیراسلامی فرصت طلب و کم مایه و معامله گر و سیاست زده بوده و هستند. طی سه دهه اخیر بازار این کالا پررونق بود ولی امروز افول آن آغاز شده است. جنایات جمهوری اسلامی ایران و بی اعتبار شدن این حکومت نزد

جهانیان و تجربه اخیر مصر و افول ابهت اخوان المسلمین در میان مردم نشانه ای از این گرایش است.

سوم: در جامعه ایران، در ۱۳۵۷، ائتلاف سیاسی مذهبی های شیعه تحت رهبری آیت الله خمینی در شرایط فقدان آگاهی و تجربه روشنگر بقدرت رسید. ذهنیت جامعه با گنداب مذهبی و توهمات آماده پذیرش بود و نیروهای سیاسی و روشنفکری مذهبی گوناگون با حيله گری و وعده جامعه را گيچ نمودند. نیروهای غیرمذهبی بیسواد و فرصت طلب با آغوش باز روحانیون حریص و دغلكار را مورد حمایت قرار دادند. بسیاری از چپ مارکسیست و سوسیالیست، جمهوری خواه و لیبرال، ملی گرا و مصدقی، همراه با سیاسیون مذهبی به خلع سلاح فکری جامعه ادامه دادند و در مقابل انتقاد و رشد خردگرائی ایستادند و هیزم بیار معرکه قدرت شیعه ستمگر و نماینده آن آیت الله خمینی شدند. در ایران کرنش و از خودباختگی باوج رسید. با توجه بآنچه در ایران گذشت بظاهر در جوامع دیگر مانند مصر و تونس، روشنفکران و کنشگران سیاسی حساسیت و هوشیاری بیشتر نشان داده و نیروهای سیاسی با فاصله بیشتر حرکت کرده و در منطق قدرت حاکم مضمحل نشدند.

چهارم: انقلاب ایران در شرایطی متفاوت از شرایط کشورهای عربی صورت گرفت و جنگ ایران و عراق برای تحکیم جمهوری اسلامی و سازماندهی نیروهای سرکوب نقش تعیین کننده داشت. وابستگی مذهبی مردم ایران و اعتماد کور آنان به حکومت جدید، حمایت بخشی از نیروهای سیاسی غیرمذهبی از حکومت مذهبی شیعه و کار حمایتی تمام کسانی که امروز بعنوان روشنفکر و روزنامه نگار دینی و اصلاح طلب خطاب میشوند، به استحکام رژیم کمک نمود. اگر زمان انقلاب خمینیستی هشتاد درصد جامعه پشت آیت الله خمینی بود، در مصر در یک سال پیش فقط یک چهارم جامعه به محمد مرسی از سر اعتقاد عمیق رای دادند. نیروهای سیاسی این کشور بطور سریع از اخوان المسلمین فاصله گرفتند. پیش از آنکه اسلامگرایان خانواده سیاسی مرسی بر دستگاه دولتی و ارتش کاملن تسلط پیدا کنند، نیروهای سیاسی و نظامی مصر بسرعت عمل کردند تا در مقابل عمل انجام شده و بازگشت ناپذیر قرار نگیرند. بطور عموم نیروهای اسلامی با سوء استفاده از اهرمهای قانونی بقدرت میرسند، ولی با تصرف قدرت تمام نهادها و قواعد را بزبان دمکراسی و قانونگرائی و بنفع خود تغییر داده و نفس کشیدن اپوزیسیون را ممنوع میسازند. اینان هرگز به آزادی و دمکراسی اعتقاد نداشته و همان طرفداران خلافت مذهبی و استبداد دینی فردی هستند. سرعت عمل و هوشیاری در قبال مذهبی های تندرو یک عامل اساسی بوده و می باشد،

کاری که مصر کرد ایران نتوانست.

پنجم: یادمان باشد توده های مصر با مذهب وداع نکرده اند. در شمال آفریقا ملت مصر مذهبی ترین ملت هاست. هنگامیکه در قاهره بودم در مترو تنها کسانی که کتابچه ای در دست داشتند کسانی بودند که در حال قرآن خواندن بودند. در خیابانها و در داخل ایستگاه راه آهن صدای اذان گو همیشه و همه وقت پخش میشد. میزان ۹۰ درصد دختران و زنان حجاب داشتند. در این کشور نه تنها اخوان المسلمین بلکه سلفیست های رنگاوارنگ موجودند. وزنه مذهب در فرهنگ روزمره و فضای عمومی جامعه بسیار سنگین است. رهائی از فشار اسلام در ذهنیت ها بسیار طولانی خواهد بود و دسترسی به سکولاریسم عمیق در کوتاه مدت میسر نخواهد بود. ولی نکته ای که در مصر قابل تعمق است اینستکه در عرصه سیاسی حزب اخوان المسلمین مورد تائید همگانی نیست و بازی بیشتری میان جریانات وجود دارد. در مصر مناسبات سیاسی، خشک و تابع یک اتوریته نیست و بنابراین در این عرصه ذهنیت یک جانبه نیست، سیالیت بیشتری وجود دارد و نهادها و سازمانها راحتتر عمل میکنند. در ایران در ابتدای انقلاب بت خمینی بر اذهان سایه انداخته و استقلال جریانات ناچیز و محدود است. روشن است که بخشی از احزاب سیاسی چپ و دمکراتها در نقد حکومت و ولایت فقیه بطرز فزاینده کوشا بودند. ولی بخش عمده از بدنه جریانهای داخل هیات حاکمه و نزدیک به قدرت و نیز فاصله دار نسبت بقدرت، فلج بودند، تابع و ساکت بودند. آیا ریشه این امر در شخصیت کاریسماتیک خمینی است، در ارتباط با سرکوب است و یا در سرسپردگی روحی سیاسیون است که قادر به فکر مستقل نیستند و هراس دارند و در پی معامله هستند؟ این نکته را نیز در نظر داشته باشیم که روشنفکران و سیاسیون مذهبی ایران در برخی از موارد با بیت خمینی موافق نبودند، ولی حامی "معنویت" این دیکتاتور و پشتیبان نظام بودند از مبارزه مستقل ممانعت بعمل میآوردند. اینان بخش های مهمی از جامعه را خواب کرده و با گفتمان جادوگرانه بسیاری را آرامش داده و با الفاظی گوناگون از شدت مبارزه علیه کل نظام و علیه اسلام و شیعه و افسونگری اش می کاستند. امروز هم نیروهای مذهبی و متحدان سیاسی آنان ما را از نقد مدل سیاسی آنان و نقد مذهب بر حذر میدارند و داستان گذشته دوباره تکرار میشود. متاسفانه در گذشته عقب ماندگی فکری، احتیاط بیمار گونه و انواع ایدئولوژی های توتالیتر عقب مانده، به بسیاری از چپها و دمکراتها اجازه نمیداد از این دایره خارج شوند. آنها در دام اسیر شده بودند. در آینده چه خواهیم کرد؟

جامعة شناس، استاد دانشگاه

پاریس ۵ ژوئیه ۲۰۱۳

idjadi@free.fr